

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زندگینامه مولانا عبدالعزیز ساداتی (رح)

این مقاله از [سنت دانلود](#) مرکز دانلود اسلامی اهل سنت دریافت شده است.



فقط با یک کلیک از امکانات زیر بهره مند شوید

بیا ترین تلاوتهای قاریان مشهور جهان

کتابخانه اسلامی

صوتی و تصویری اسلامی

نرم افزار های اسلامی

پوستر های زیبای اسلامی

و ...

هم اکنون بازدید کنید و به دوستان خود بگویید

SunnatDownload.ir

اشاره: ستارگان آسمان دین، و شهسواران عرصه فراخ معرفت و معنویت، یکی پس از دیگری به دیار باقی می‌شتابند، بدون آن‌که در پی کسب جاه و مقام و پست و شهرت باشند. گمنام زیسته، عاشقانه در راه معشوق حقیقی سوخته، و ملتی را از تاریکی جهل و گمراهی به شاهراه نورانی علم و هدایت رهنمون شده‌اند. خلق را با خالق هستی مرتبط نموده و با صراط مستقیم و مسلک انبیا آشنا کرده‌اند. یکی از این رادمردان، عالمی فرزانه، مجاهدی نستوه، داعی‌ای مخلص و معلّمی دلسوز بود که زندگی خویش را وقف خدمت به دین و ارشاد مردم خطّه دورافتاده و فراموش‌شده بلوچستان کرد و در زندگیش هم‌چون اسلاف، زاهدی در محراب عبادت، مجاهدی در سنگر دفاع از دین و ایمان، معلّمی در کلاس درس، مبلّغی بر منبر موعظه و ارشاد، و مفسّر و

محدثی در مسند درس قرآن و حدیث بود، ولی با تمام این اوصاف، تا آخر عمر در گمنامی و سادگی زیست. این شخصیت کسی نیست جز مولانا سید عبدالعزیز ساداتی - رحمه الله - که در این نوشتار، شمه‌ای از زندگی و سیرت ایشان تقدیم خوانندگان گرامی می‌گردد.

خاندان و تحصیلات

سید عبدالعزیز ساداتی در خانواده‌ای متدین و اهل فضل که نسل اندر نسل وارث علم نبوت بود و سیادت و تولیت مذهبی مردم را برعهده داشت، در سال ۱۳۳۵ ق. / ۱۲۹۵ ش. در روستای کرگین شهرستان سرباز بلوچستان دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش، ملا سید محمدصادق، عالمی فاضل از خاندان سادات بود که از روستای دزک سراوان به سرباز مهاجرت کرده بود و مدتی در آنجا به تعلیم و تبلیغ پرداخت و مرجع عام و خاص قرار گرفت، اما زمانی که برادر بزرگوارش قاضی ملا سید غلاممحمد، در سراوان وفات کرد، مردم از وی خواستند به سراوان بازگردند و مسند قضاوت و امور مذهبی را به‌عهده گیرد، ایشان به همراه خانواده و فرزندان از جمله سید عبدالعزیز به سراوان و روستای دزک بازگشت.

ناگفته نماند که دزک از قدیم‌الایام یکی از مراکز حکومت محلی در بلوچستان بوده است. هم‌چنین در این دهستان مرکزی دینی وجود داشته که توسط آبا و اجداد مولانا ساداتی برای تعلیم و تربیت دینی و رفع نزاع‌های مردم بنیان‌گذاری و همواره محل رجوع مردم از مناطق مختلف بوده است. اولین نماز جمعه منطقه نیز در مسجد جامع دزک که به مسجد جمعه معروف است برگزار شده است. قدمت این مسجد بیش از هشتصد و پنجاه سال است و در طول این مدت نیاکان مولانا ساداتی امامت جمعه و جماعات و امور دیگر مذهبی مانند قضاوت و حل و فصل منازعات را انجام می‌دادند. از آنجا که عالم و روحانی‌ای در بین اقوام و طوایف دیگر نبود، مردم این شغل را همیشه مربوط به خاندان سادات می‌دانستند.

آثار هوشمندی و ذکاوت از کودکی در سیمای سید عبدالعزیز هویدا بود. در ابتدا برای فراگیری علم نزد ملا سید شیرمحمد، امام جمعه و جماعت مسجد جامع دزک، رفت و دروس ابتدایی را در مکتب‌خانه مسجد جمعه که در آن وقت یگانه مرکز علم و علمای منطقه بلوچستان بود، به پایان رساند. سپس دوره مقدمات صرف و نحو و فقه را از مولانا عبدالرحیم بزرگزاده در روستای زنگیان، محلی که هم‌اکنون مدرسه دینی دارالعلوم زنگیان در آن قرار دارد، کسب نمود.

سید عبدالعزیز سپس برای تحصیلات عالی عازم شبه‌قاره هند شد. ابتدا در مدرسه دارالفیوض هاشمی در منطقه سند و بعد از شش ماه در اجمیر و سپس در مدرسه عالی مظاهرالعلوم سهارنپور که از مدارس بزرگ شبه‌قاره است از علمای بزرگ آن روزگار از جمله مفتی سعیداحمد و مولانا زکریا کاندهلوی کسب فیض نمود. در ادامه در سال ۱۳۵۹ ق. / ۱۳۱۹ ش. جهت تکمیل تحصیلات عالی به دارالعلوم دیوبند، عزیمت نمود. ایشان در دارالعلوم دیوبند از محضر شخصیت‌های برجسته‌ای چون شیخ‌الاسلام مولانا سید حسین‌احمد مدنی، رئیس وقت جمعیت علمای هند، شیخ‌الفقه‌والادب مولانا اعزازعلی، حکیم‌الاسلام قاری محمدطیب قاسمی، مولانا ابراهیم بلیاوی و مولانا اخترحسین کسب دانش و معرفت کرد. هم‌چنین در این مدت با علمای بزرگی چون مولانا محمدالیاس کاندهلوی، بنیانگذار نهضت جهانی دعوت و تبلیغ، و حکیم‌الامت مولانا اشرف‌علی تهانوی ملاقات کرد و از محضر آنان فیض یافت.

سفر علمی و مهاجرت ایشان برای تحصیل علم، ده سال به طول انجامید و ایشان در این مدت نه مراجعه‌ای به منطقه داشت و نه مکاتبه‌ای با خانواده و دوستان. تمامی نامه‌هایی را که از طرف خانواده و دوستان به‌دستش می‌رسید، در جایی جمع‌آوری می‌کرد و هیچ‌کدام را در ایام تحصیل باز نکرد و نخواند تا مبادا شوق او نسبت به تحصیل کم گردد و یا خبر و اتفاقی نگران‌کننده در تحصیل وی خلل ایجاد کند. پس از فراغت و پایان تحصیل، همه نامه‌ها را یکجا باز کرد و خواند که بعد از خواندن برخی نامه‌ها «الحمدلله» و بر برخی دیگر «إنا لله و إنا إليه راجعون» بر زبانش جاری می‌شد. آری! این‌گونه عمل کردن در آن دوران، عادت معمول برای طلاب بود و این‌گونه بود که رادمردانی بزرگ تحویل جامعه اسلامی می‌گشت.

سرانجام در آن روز به یادماندنی که همه شاد و خندان منتظر دریافت سند فراغت و دستار فضیلت از دست مبارک بزرگمردی از سلاله رسول‌الله و مجاهدی نستوه و عارفی ربّانی به نام شیخ‌الاسلام سیّد حسین‌احمد مدنی بودند، این جوان پاک‌سیرت با قلبی محزون و چشمانی اشک‌بار به محضر استاد شفیق حاضر شد تا دستار فضیلت بر سرش نهاده شود. استاد با مشاهده غم و اندوه در چهره این شاگرد با کمالات، به او گفت: حالا وقت شادی و خوشحالی است، نه غم و اندوه. سیّد عبدالعزیز پاسخ داد: از فرارسیدن روز جدایی نگرانم و اگر اندوه و ناراحتی والدهام نمی‌بود هرگز شما و دارالعلوم دیوبند را ترک نمی‌کردم. به‌راستی چه روز خاطره‌انگیزی برای ایشان بود، از یک طرف تلخی هجران و درد فراق اساتید و مدرسه در کامش بود، و از طرف دیگر شوق دیدار مادر و وطن در دلش موج می‌زد.

لحظه فراق از مادر علمی و بازگشت به وطن ابا و اجدادی فرارسید؛ نوجوانی که روزی بدون دانش و تجربه، خانه و وطن را ترک کرده بود، اکنون با کوله‌باری از علم و عرفان و کسب تجربه‌های گران‌بها، آهنگ بازگشت کرد و به سوی وطن خویش رهسپار شد. اکنون آن عبدالعزیز نوجوان، به جوانی رشید به نام مولوی سیّد عبدالعزیز ساداتی بدل گشته بود و نور در سیمایش موج می‌زد.

با شایع شدن خبر بازگشت مولانا در بین مردم منطقه، پیر و جوان، و مرد و زن با بی‌قراری منتظر لحظه ورود ایشان شدند و بسیاری برای استقبال پرشور از ایشان با پای پیاده ده‌ها کیلومتر به خارج از دهستان دژک و برخی تا روستای کلپورکان^(۱) و برخی از خویشان و دوستان تا شهر پنجگور^(۲) به استقبال مولانا سیّد عبدالعزیز رفتند.

فصلی پر بار در زندگی مولانا ساداتی

خدمت به دین و خلق خدا دو اصل اساسی در زندگی مولانا بود. پس از آن‌که مولانا ساداتی در منطقه مستقر شد، فصل جدیدی در زندگی مولانا آغاز گردید. اینک ایشان هم‌چون ابا و اجداد خویش و بلکه بیش از آنها مرجع عام و خاص قرار گرفت. روزها با مردم و برای خدمت به خلق، و شب‌ها در محراب عبادت و ارتباط با خالق سپری می‌شد.

مدتی پس از بازگشت، مولانا تصمیم گرفت مسجد جامع دژک را که سال‌ها قدمت داشت بازسازی نموده و در جنب آن مدرسه‌ای بنیان نهد؛ اما پس از مشورت با علمای منطقه و بنابر تقاضای مردم، مدیریت مدرسه دارالعلوم زنگیان که قبلاً علمای بزرگواری چون مرحوم مولوی درمحمد و ملا مهربان و ... با تلاش و جدّیت فراوان آن را اداره می‌کردند و به تدریس در آن اشتغال داشتند، برعهده گرفت. با حضور مولانا ساداتی، سعی و تلاش بیشتر گشت و رونق مدرسه چندین برابر افزایش یافت، و آوازه آن به اقصی نقاط این مرز و بوم رسید و شیفتگان علم و دانش از هر سو به این مرکز علوم دینی رو آوردند. در این دوره مدرّسان نام‌داری چون، مولانا عبدالکریم سعیدی‌پور و مولانا عبدالرحمان محبّی و مولوی رحیم‌بخش بلوچ‌زهی در سایه مدیریت مدبرانه و دلسوزی پدران مولانا ساداتی به تدریس و تربیت طلاب مشغول شدند.

مولانا ساداتی که از نهضت جهانی دعوت و تبلیغ مولانا محمدالیاس کاندهلوی از نزدیک پرتو گرفته و اخگر وجودش شعله‌ور شده بود، در تمامی عرصه‌های تبلیغی و ارشادی حضوری فعّالانه داشت و با وجود مشاغل بسیار و درس و تدریس، با جماعت تبلیغ بی‌دریغ همکاری می‌کرد. خود چندین بار برای شرکت در دوره‌های تبلیغی چهل‌روزه به پاکستان سفر کرد و با بزرگان جماعت دعوت و تبلیغ از جمله مفتی زین‌العابدین - رحمه‌الله - ارتباط داشت. امر به معروف و نهی از منکر را از وظایف مهم علما و آحاد امت اسلامی می‌دانست و برای پیگیری این مهم به بیشتر مناطق بلوچستان سفرهای تبلیغی و ارشادی داشت.

بخش زیادی از وقت مولانا در پاسخ‌گویی به مسائل شرعی مردم، و حلّ و فصل اختلاف‌ها و نزاع‌ها می‌گذشت. زمانی‌که در منطقه قحط‌الرجال بود، خود ایشان از یک‌سو پاسخ‌گوی مسائل شرعی و دینی مردم بود و از سوی دیگر هم‌چون محکمه و دادگاهی حقّ مظلوم را از ظالم می‌گرفت و نزاع‌ها و درگیری‌های گوناگون را حلّ و فصل می‌کرد.

در مقطعی، نور توحید خالص در سرزمین بلوچستان کم‌فروغ شده بود و برخی افراد کم‌علم و بعضاً شیّد از جهل و بی‌خبری مردم سوءاستفاده نموده و اعتقادات خرافی و بدعاتی را در میان مردم رواج می‌دادند؛ اما خدای سبحان بر مردم این سامان فضل و

عنایت ویژه نمود و با تربیت شیرمردانی در مکتب ولی‌اللهی [منتسب به امام شاه‌ولی‌الله محدث دهلوی] و برخاسته از سنگر شکوه‌مند دارالعلوم دیوبند، نسیم زندگی‌بخش توحید و یگانه‌پرستی حیاتی دوباره به مردم این سرزمین بخشید، بساط بدعات و خرافات برچیده شد و جلوه‌های زیبای ایمان و عمل صالح نمودار گشت. در این میدان نقش مولانا سید عبدالعزیز ساداتی و علما و داعیان مخلصی هم‌چون مولانا شاه عبدالواحد گشتی و مولانا عبدالله ملازاده، مولانا عبدالعزیز ملازاده، مولانا محمدعمر سربازی و ... بسیار چشم‌گیر است.

مجاهدی در سنگر دفاع از حق و حقیقت

مولانا در دفاع از حق و حقیقت از شجاعت و بی‌باکی منحصر به فردی برخوردار بود و در این راه از هیچ کس ترس و واهمه‌ای نداشت؛ فقط از الله می‌ترسید و در پی رضای الهی بود. برای ایشان فرق نمی‌کرد طرف مقابلش چه کسی است، و در سخت‌ترین شرایط در مقابل حکام زورگو، خوانین و ظالمان می‌ایستاد و از حقوق مظلومین و ستم‌دیده‌گان دفاع می‌کرد و به بیان احکام دینی برای همگان می‌پرداخت و به حق از مصادیق «ولا یخافون فی الله لومة لائم» بود.

روزگاری گروهک‌های گوناگون سعی بر اغفال جوانان و فریب عوام داشتند و تلاش می‌کردند در اعتقادات مردم رخنه ایجاد کنند. حضرت مولانا با همت و حوصله در مقابل آنان قد علم کرد و باورهای انحرافی آنان را بری مردم واضح و آشکار نمود و جوانان ناآگاه را از چنگ آنان رهایی بخشید.

تعطیلی سینما: حکومت شاهنشاهی، سینمای سیّاری را به روستای زنگیان آورده بود و از مردم می‌خواست ضمن مشاهده برنامه‌های آموزش کشاورزی، به تماشای فیلم‌هایی از اقدامات شاه و انقلابش بنشینند. مولانا قبلاً تذکراتی را به مسئولین محلی در این خصوص داده بود که آنان توجهی به آن تذکرات نکردند، لذا مولانا شخصاً با طلاب و جمعی از مردم به محل برپایی سینما رفت و از ادامه فعالیت آن ممانعت کرد.

مجسمه شاه: فرماندار وقت در جلسه‌ای از معتمدین و ریش‌سفیدان تقاضا می‌کند تا در ساخت و نصب مجسمه شاه با دولت همکاری نمایند؛ اما مولانا ساداتی مخالفت می‌کند و می‌گوید: جناب فرماندار ما بت‌شکن هستیم نه بت‌ساز! و ساختن بت در دین و عقیده ما جایز نیست.

مخالفت با دستورات شاه: حق‌گویی مولانا در مقابل نظام قضایی و دادگستری دوران شاه بسیار آشکار و زبانزد همگان بود. احکام قضایی‌ای را که با شریعت مخالف بود، آشکارا لغو و مردود می‌دانست. یک‌بار رئیس دادگستری وقت به مقابله برخاست و گفت: جناب مولوی این حکم و دستور شخص اول مملکت است. مولانا ساداتی جواب داد: ما دستور هر فردی را، اگرچه شاه باشد، در مقابل حکم و دستور الله زیر پا می‌گذاریم.

مخالفت با فعالیت حزب رستاخیز: اعضای حزب رستاخیز تصمیم می‌گیرند در کنار مدرسه دارالعلوم زنگیان، دفتری برای حزب افتتاح کنند. فرماندار وقت و بسیاری از مسئولین ادارات و برخی معتمدین محلی برای شرکت در مراسم افتتاح دفتر به مدرسه می‌آیند، اما مولانا ساداتی به صراحت با این تصمیم مخالفت می‌کند و می‌گوید: آقایان اگرچه این محل در ملکیت من نیست و مال وقف است اما اکنون متولی آن من هستم و اجازه کار و فعالیت حزبی در اینجا را به کسی نمی‌دهم. با شنیدن این جواب، فرماندار و همراهانش از افتتاح دفتر در زنگیان مأیوس شده و آن‌جا را ترک می‌کنند. مردم متدین منطقه از این موضع‌گیری مولانا ساداتی بسیار شادمان گشته و برای ایشان دعای خیر می‌کنند.

سوزاندن کتاب‌های کمونیست‌ها و پیکاریان: یکی از افراد سرشناس و متدین سراوان بیان می‌کرد: من در شهر سراوان منزلی داشتم که چند جوان با گرایش کمونیستی آن را اجاره کردند. روزی برای گرفتن کرایه رفتم، دیدم کاغذهای زیادی را چاپ کرده و قصد توزیع آنها را دارند. یک نمونه از آنها را برداشتم و به شخص باسوادی نشان دادم که در آن نوشته بود: سه چیز بین همه انسانها مشترک‌اند: زمین، زن و زر (ثروت)، و همه حق یکسان برای استفاده آنها را دارند. وقتی این را شنیدم آتشی به جانم افتاد.

پیش یکی از علمای جوان و فعّال شهر رفته و موضوع را با او در میان گذاشتم و کاغذ را به او نشان دادم. بعد از اندکی سکوت به من گفت: فعلاً سکوت کن، مصلحت نیست با آنها درافتی، حکومت طرفدار آنهاست. ناامیدانه از نزد او برخاسته و یکراست پیش حضرت مولانا ساداتی رفتم. ایشان به محض دیدن کاغذ و شنیدن صحبت‌های من، چنان حالتش دگرگون شد که من برای خودم ترسیدم. مولانا ساداتی عصایش را برداشت و گفت: برویم! گفتم جناب مولانا اندکی صبر کنید تا من به چند نفر از معتمدین و ریش‌سفیدان و جوانان خبر بدهم و با هم برویم. بعد از مدّت کوتاهی همه به اتفاق حضرت مولانا به مکان مزبور رفتیم و تمامی اعلامیه‌ها و کتاب‌های غیراخلاقی و ضددینی را که آن‌جا وجود داشت به‌دستور مولانا ساداتی آتش زدیم.

منادی وحدت و اتحاد

همان‌گونه که پاک ماندن عقاید و باورهای اسلامی از بدعات و انحرافات برای مولانا مهم و بارز بود، وحدت امت اسلامی و اتحاد و انسجام مسلمانان نیز برای مولانا اهمّیت بسیار داشت و برای آن بی‌وقفه تلاش می‌کرد. این حقیقت برای اهل علم و کسانی که کمترین اطلاعاتی از زندگی مولانا دارند، همچون روز روشن است.

اخلاق و عبادت

مولانا که از سلالة پاک رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود، اخلاقی پیامبرگونه داشت. کریم‌طبع، بلندهمت و جوان‌مرد بود. خانه‌اش کمتر از مهمان خالی بود، و دادودهدشش نصیب کوچک و بزرگ و مرد و زن می‌گشت. هم‌چون کوهی استوار، در مقابل سختی‌ها و مشکلات استقامت می‌کرد و شجاعت و حق‌گویی قابل ستایش بود.

مولانا ساداتی با کمال سادگی و ساده‌زیستی در خانه‌ای محقر و خشتی که البته پر از نور و صفا و معنویت بود، زندگی می‌کرد و در همین خانه ساده از تمام شخصیت‌های علمی، سیاسی و مردم عادی پذیرایی می‌کرد. برای رفع نیازهای شخصی، هیچ‌گاه دست به سوی کسی دراز نمی‌کرد و پاسدار عزّت نفس و استغنا قلبی بود. با آن‌که سخنش در هر کوی و برزن و در هر اداره‌ای خریدار داشت، اما به شهادت تمامی رؤسای ادارات و افراد سرشناس منطقه، مولانا هیچ‌گاه برای کار و نیاز شخصی‌اش پیش کسی نرفت و هم‌چون جدّش سیدنا علی رضی‌الله‌عنه دنیا را طلاق داده بود و می‌گفت: «یا دنیا غری غیری»، و از رزق و برزق آن بیزار بود.

مولانا در میدان عبادت و بندگی خدا نیز حظّی وافر داشت و خاشعانه و خاضعانه در مقابل پروردگار خویش به راز و نیاز می‌پرداخت. بر ادای فرایض و نوافل سخت پایبند بود و نماز شب‌اش در سفر و حضر و سلامتی و بیماری فوت نمی‌شد.

عشق به حرمین شریفین

عشق و علاقه مولانا به سرزمین وحی و شهرهای نورانی مکه مکرمه و مدینه منوره وصف‌ناپذیر بود. این عشق بارها مولانا را به حرمین شریفین کشاند. حالات مولانا را در این سفرها در مسجدالحرام و مسجد نبوی کسانی می‌توانند شرح و بسط دهند که حضرت مولانا را در آن اماکن مقدّسه همراهی نموده و خود نیز اهل دل و عرفان بوده و می‌دانند که در آن لحظات بین عابد و معبود چه می‌گذرد.

بیماری و وفات

بندگان مخلص و برگزیده خدا همیشه با مصایب و سختی‌ها دست‌وپنجه نرم کردند، چنان‌که گفته شده است: هر که درین بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیشترش می‌دهند.

مولانا ساداتی پس از چند دهه تلاش بی‌وقفه و خدمت به دین و خلق خدا، از اوایل دهه هفتاد شمسی بر اثر بیماری زمین‌گیر شد و این وضعیت پانزده سال به طول انجامید. در این دوران نیز ایشان لحظه‌ای از یاد حضرت حق غافل نشده و همواره به ذکر

و عبادت و دعا و نیایش مشغول بود. هر گاه کسی به عیادت ایشان می‌آمد، از حالات و اوضاع مسلمانان مناطق مختلف خبر می‌گرفت و تا لحظات آخر زندگی برای سربلندی و موفقیت امت اسلامی دعا می‌کرد.

سرانجام این عالم و معلّم دلسوز، عارف خداشناس، مجاهد حقّ گو و داعی مخلص در صبح‌گاه روز یکشنبه بیست‌وهفتم ذی‌قعدة ۱۴۲۶ ق. / دهم دی ماه ۱۳۸۴ ش. پس از اقامه نماز صبح، به وقت اشراق و در حال عبادت دنیای فانی را وداع گفت و به سوی محبوب حقیقی خویش رهسپار گردید و امتی را در فراق خویش به عزا نشانید.

پس از انتشار خبر ارتحال این آفتاب علم و عمل و اسطوره تقوا و شجاعت، مردم از جای‌جای خطّه بلوچستان و از تمامی روستاها و بخش‌های شهرستان سراوان برای تشییع جنازه ایشان به سوی دهستان زنگیان سرازیر شدند. نمازه جنازه این مرد حقّ به امامت شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید و با حضور انبوه و چند هزار نفری دوستداران و شاگردان ایشان در مصلاهی مرکزی حومه شهرستان سراوان (مرکز جماعت تبلیغ) اقامه گردید و در کنار یادگار علمی ایشان (دارالعلوم زنگیان) به خاک سپرده شد. «إِنَّا لِلّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ «اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و أكرم نزهة و وسّع مدخله و أبدله داراً خيراً من داره و أهلاً خيراً من أهله اللهم لاتفتنا بعده و لاتحرمنا أجره».

نویسندگان: محسن ساداتی / ابراهیم سیدزاده

منبع: فصل‌نامه‌ی بین‌المللی ندای اسلام